

Muhammad Mustafa Badawi, *A critical introduction to modern Arabic poetry*, Cambridge 1975; J. Brugman, *An introduction to the history of modern Arabic literature in Egypt*, Leiden 1984; Hamilton Alexander Rosskeen Gibb, *Studies on the civilization of Islam*, ed. Stanford J. Shaw and William R. Polk, London 2008; Salma Khadra Jayyusi, *Trends and movements in modern Arabic poetry*, Leiden 1977.

/ عظیم طهماسبی /

دیوان استیفاء ← استیفاء

دیوان اعلی ← دیوان

دیوان اقطاع ← اقطاع

دیوان انشاء ← انشاء، دیوان

دیوان اوقاف ← وقف

دیوان بیگی، منصبی قضائی و مالی در ایران و
ماوراءالنهر از دوره تیموریان تا اواخر قرن چهاردهم. واژه دیوان بیگی در منابع پیش از دوره تیموریان (اواخر قرن هشتم) یافت نشد. در برخی از منابع دوره عباسیان از صاحب منصبی به نام «امیرداد» سخن گفته شده است که همراه یکی از عالمان دینی به مظالم می نشست و با مشورت وی به داوری درباره دعاوی سپاهیان و رعیت می پرداخت (برای نمونه ← مسکویه، ج ۷، ص ۶۸-۶۹؛ ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶-۲۶۷). در دربار سلاطین سلجوقی نیز امیرداد یا دادبک برخی از وظایفی را که بعدها دیوان بیگی برعهده گرفت، انجام می داد. وی علاوه بر مسئولیت های مالی (استادداری) و قضائی، به امور اوقاف نیز رسیدگی می کرد و در دربار و دستگاه دیوانی بسیار نفوذ داشت، به گونه ای که گاه حل و عقد همه کارها به او سپرده می شد (← ابن بی بی، ص ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۸۳، ۳۵۸، ۴۱۱، ۴۱۸؛ آقسرای، ص ۶۰-۶۱، ۸۸؛ افضل الدین کرمانی، ص ۷۱). امیرداد در دربار سلاطین دهلی در قرن هفتم نیز بسیار قدرتمند و معتبر بود (← منهاج سراج، ج ۱، ص ۴۴۴، ۴۴۸، ج ۲، ص ۴۱؛ سرهندی، ص ۱۶).

در دوره تیمور گورکانی، دیوان بیگی بالاترین مقام مالی به شمار می رفت. تیمور در رأس هر یک از بخش های مالی مربوط به سپاه و رعیت و کارخانه ها و خالصجات در مجموع هفت

حکمت در شعر، پذیرفتن تفاوت میان شعر و ادبیات ملل (شکری، ج ۳، ص ۲۰۹-۲۱۰، ج ۴، ص ۲۸۸-۲۸۹، ج ۵، ص ۳۷۱؛ نعمات احمد فؤاد، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ عوضی وکیل، ص ۴۱-۴۲)، مخالفت با شعر مناسبتی، عنایت به شعر داستانی و موضوعات اجتماعی و تاریخی (عقّاد، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ خفاجی، ۱۹۹۱، ص ۱۳۸)، ضرورت توجه به اقلیم و محیط طبیعی در الهام شعری و پرداختن به مسائل عادی و روزمره زندگی، و دقت و توجه زیاد به موسیقی شعر (← نقولا یوسف، ص ۱۵؛ شوقی ضیف، ۱۹۵۷، ص ۶۸؛ همو، ۱۹۷۹، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ سعاد محمد جعفر، ص ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۰۹-۳۱۰).

اعضای انجمن دیوان تحولی عمیق در ادبیات و شعر معاصر مصر ایجاد کردند. آنها برخلاف انجمن رابطه القلمیه^۳، پایبندی بیشتری به دستور زبان عربی داشتند و به شعر کهن عربی وفادارتر بودند. با این حال، آنان چون عمدتاً در پی ایجاد دگرگونی در شعر و ادبیات مصر بودند، نتوانستند تحولی فراگیر در ادبیات عرب پدید آورند.

منابع: احمد اسماعیلویچ، فلسفه الاستشراق و اثرها فی الادب العربی المعاصر، [قاهره ۱۹۸۰]؛ بدوی طبان، التيارات المعاصرة فی النقد الادبی، [قاهره] ۱۹۶۳/۱۳۸۲؛ محمدرجب بیومی، عبدالرحمن شکری: رائد الشعر الحديث واحد اساطین الادب العربی، در عبدالرحمان شکری، دیوان، چاپ نقولا یوسف، اسکندریه ۱۹۶۰؛ محمد عبدالمنعم خفاجی، دراسات فی الادب العربی الحديث و مدارسه، بیروت ۱۹۹۲/۱۴۱۲؛ همو، مدارس الشعر الحديث، قاهره [۱۹۹۱]؛ سامح کزیم، العقاد فی معاركة الادبیة، بیروت ۱۹۸۰؛ سعاد محمد جعفر، التجديد فی الشعر و النقد عند جماعة الديوان، [قاهره] ۱۹۷۳؛ عبدالرحمان شکری، دیوان، چاپ نقولا یوسف، اسکندریه ۱۹۶۰؛ ثوقی ضیف، الادب العربی المعاصر فی مصر، قاهره [؟ ۱۹۶۱]؛ همو، دراسات فی الشعر العربی المعاصر، قاهره [۱۹۷۹]؛ همو، شوقی: شاعر العصر الحديث، [قاهره] ۱۹۵۷؛ صبری حافظ، میراث ادوارد سعید الشقافی فی العالم العربی، مجلة الدراسات الفلسطينية، ش ۵۹ (صیف ۲۰۰۴)؛ عباس محمود عقّاد، فصول من النقد عند العقاد، تقديم محمد خلیفه تونس، [قاهره، بی تا]؛ عباس محمود عقّاد و ابراهیم عبدالقادر مازنی، الديوان کتاب فی النقد و الادب، قاهره ۱۹۹۷/۱۴۱۷؛ عوضی وکیل، العقاد و التجديد فی الشعر، قاهره [۱۹۶۷]؛ ابراهیم عبدالقادر مازنی، الاعمال الكاملة ابراهیم عبدالقادر المازنی: الاعمال غير المنشورة، ج ۲، جمع و تحریر و تقديم: عبدالسلام حیدر، قاهره ۲۰۰۶؛ محمد مندور، الشعر المصری بعد شوقی، حلقة ۱، قاهره: نهضة مصر، [بی تا]؛ محمود سره، العقاد: دراسة ادبیة، عمان ۲۰۰۴؛ نعمات احمد فؤاد، ابراهیم عبدالقادر المازنی، [قاهره] ۱۹۷۸؛ میخائیل نعیمه، الغریبال، بیروت ۱۹۹۱؛ نقولا یوسف، عبدالرحمن شکری: حیاته و آثاره، در عبدالرحمان شکری، همان منبع؛ واصف کمال ابوشباب، القديم و الجدید فی الشعر العربی الحديث، بیروت ۱۹۸۸/۱۴۰۸؛ یوسف حسین بکار، جماعة الديوان و عمر الخیام، بیروت ۲۰۰۴؛

ÇAVUŞ BAŞI

956-07-ŞEN-D

Eddeletül-Osmâni-I, 380 v.d.

27 ARISTOS 1991

ilim dalı: Tm

madde: ÇAVUŞ

A. Br. : c. VII, s. 337

B. L. : c. V, s. 2597-2598

F. A. : c. —, s. —

M. L. : c. III, s. 159

T. A. : c. XI, s. 400-401

۱۰۰/۲)، در بوشهر چوشی، و در سروستان چوش خونئی می‌گویند (شریفیان، ۶۳؛ همایونی، ۴۱۳؛ حمیدی، بش). چاووش عنوان کسی بوده که سفرهای زیارتی به مکه، عتبات عالیات و مشهد را اعلام می‌کرده، و مردم را برای شرکت در این‌گونه سفرها برمی‌انگیخته، و خود نیز غالباً از آغاز تا بازگشت زائران از اماکن مقدس همراه و راهنمای آنان بوده است.

چاووشی به مجموعه اشعاری گویند که در منقبت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) (مدیحه)، مصائب ایشان (مرثیه)، معجزات و کرامات آنان و وصف زیارتگاههای مقدس است. اشعار چاووش خوانی در بوشهر به صورت دوییتی است (شریفیان، ۶۵). چاووش اشعار چاووشی را چنان با شور و هیجان، و گاه سوز و گداز می‌خواند که شوق زیارت را در دل هر شنونده برمی‌انگیزاند. چاووش خوان این اشعار را با در نظر گرفتن مقام و منزلت صاحب مزار و زیارتگاه در طول سفر زیارتی ادامه می‌دهد (عناصری، ۱۳۵؛ شهری، ۴۴۷/۳؛ فقیهی، ۳۰۵؛ برای آگاهی از برخی اشعار چاووشی، نک: حمیدی، بش؛ عناصری، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۹).

همراه اشعار مذهبی، اشعاری هم درباره دشواریهای راهها، مصائب سفر و سختگیری مرزبانها به هنگام ورود به سرزمینهای مقدس می‌خوانند (انجوی، ۱۰۰/۲). برخی از اشعار حاوی اطلاعات جغرافیایی، فرهنگی و زبانی است که می‌توان از آنها در بررسی سنتهای مردم، چگونگی راهها و منزلگاهها و برخی ویژگیهای دیگر فرهنگی بهره برد (ایرانیکا، ذیل چاوش؛ فرهنگ‌نامه ...، ۵۰۳/۲).

اشعار چاووشی در مجموعه‌ای از «چاووشی‌نامه»ها جمع‌آوری و تنظیم شده‌اند. سرایندگان این اشعار غالباً گمنام و ناشناس‌اند و گاه فقط نامی از نسخه‌برداران و تکثیرکنندگان آنها برده شده است (حمیدی، بش؛ عناصری، ۱۴۵؛ نیز نک: ایرانیکا، همانجا). این اشعار عامیانه، کوتاه و بیشتر فاقد وزن و قافیه‌اند و به سبب نداشتن اطلاعات ادبی کافی سرایندگان، اشتباهات لغوی، ادبی و دستوری بسیاری در آنها دیده می‌شود. برخی از چاووشان نیز خود قریحه شاعری داشتند و شعر می‌سرودند و گاهی بنابر سلیقه خود ابیاتی از اشعار می‌کاستند یا به آن می‌افزودند؛ از این‌رو، اشعار چاووشی را نمی‌توان به سراینده واحدی منتسب کرد (عناصری، ۱۳۷، ۱۴۴-۱۴۵؛ فرهنگ‌نامه، همانجا).

یکی از کهن‌ترین اسناد درباره چاووشی از اواخر دوره قاجار و مربوط به زوارآبادی زفره (از توابع اصفهان) است که محمدعلی رجائی زفره‌ای (د ۱۳۶۱ق) آن را نقل کرده است. در این چاووشی‌نامه که مخصوص «شبگیر کردن» (سحرخیزی) زائران و

سلجوقی برآمد؛ و در پس آن، طرفین عقد اتحاد بستند و چاولی ز تعقیب بوزآبه منصرف شده، به آذربایجان بازگشت (بنداری، ۱۸۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۱۵).

چاولی چندی بعد امیر تاتار را برای ترغیب بوزآبه به اجرای تعهد به فارس فرستاد و خود به میانه رفت، اما به‌طور ناگهانی بر اثر خون‌ریزی و بیماری که در پی فصد بر او عارض شده بود، در جمادی‌الاول ۵۴۱ در زنجان درگذشت (رشیدالدین، ۸۵؛ بنداری، ۱۸۴-۱۸۵). زین‌الدین مظفر سیدی زنجانی قصیده‌ای در این زمینه سروده است (همانجا).

مأخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن بلخی، فارس‌نامه، به کوشش لسترنج و نیکلسن، کیمبریج، ۱۳۳۹ق/۱۹۲۱م؛ ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م؛ ابن خلدون، تاریخ، به کوشش خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م؛ ابن عبری، غریغوریوس، تاریخ الزمان، ترجمه اسحاق ارملة، بیروت، ۱۹۸۶م؛ همو، تاریخ مختصر الدول، بیروت، ۱۹۵۸م؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛ افضل‌الدین کرمانی، احمد، بدایع الزمان، به کوشش مهدی بیانی، تهران، ۱۳۲۶ش؛ بخاری، سلیمان، لغت جغتای و ترکی عثمانی، استانبول، ۱۲۹۸ق؛ بنداری، فتح، تاریخ سلسله سلجوقی (زبده النصره)، قاهره، ۱۹۷۴م؛ حسینی، علی، اخبار الدولة السلجوقیة، به کوشش محمد اقبال، بیروت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش ادوارد براون، لندن، ۱۹۱۰ق/۱۳۲۸م؛ همو، نزهة القلوب، به کوشش لسترنج، لیدن، ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م؛ خواندمیر، غیاث‌الدین، حیب السیر، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۳ش؛ راوندی، محمد، راحة الصدور، به کوشش محمد اقبال، تهران، ۱۳۶۲ش؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۸۶ش؛ شبانکاره‌ای، محمد، مجمع الاساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۲ش؛ ظهیرالدین نیشابوری، سلجوق‌نامه، تهران، ۱۳۳۲ش؛ وزیری کرمانی، احمدعلی، تاریخ کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۰ش؛ یاقعی، عبدالله، مرآة الجنان، بیروت، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۰م؛ نیز:

Bosworth, C. E., «The Political and Dynastic History of the Iranian World (A. D. 1000-1217)», The Cambridge History of Iran, vol. IV, ed. J.A. Boyle, Cambridge, 1968.

علی‌اکبر دیانت

چاووش و چاووشی (چاووشی خوانی یا چاووش خوانی)،

خواندن اشعار مذهبی همراه با آواز در پیشاپیش زائران خانه خدا، عتبات عالیات و مشهد، به‌ویژه به هنگام مشایعت و استقبال از آنان.

واژه چاوش^۱ یا چاووش^۲، ترکی (کاشغری، ۳۰۷/۱) و برگرفته از چاو^۳ به معنی اعلان و خطاب است (معین، فرهنگ ...، ذیل چاوش، نیز حاشیه بر ...، ۶۱۷/۲؛ دایرةالمعارف ...، ۷۹۲/۱). این واژه در لغت‌نامه‌ها به معنای نقیب سپاه و لشکر و قافله، مهتر (کاشغری، همانجا؛ برهان ...، ۶۱۷/۲؛ نیز نک: محمد بن منور، ۳۸۷)، رئیس تشریفات (معین، همانجا؛ EI²، ذیل چاوش^۴)، نقیب و نگهبان کاروان (سعدی، ۳۲۸؛ نیز نک: لغت‌نامه ...، ذیل چاوش) آمده است. چاووش یا چاوش در عربی به صورت جاویش و شاویش (EI²، همانجا؛ لین، 440) آمده است. این واژه را در ورزقان (واقع در استان آذربایجان شرقی) چوووش (انجوی،

1. čavoš 2. čāvūš 3. čaw 4. čā'ūsh

Caviar constitutes one of the main non-oil exports of Iran. The latest available export statistics (for 1367 Š./1988-89) indicates a total export of 264,310 kg with a total value of Rls 2,999,946,600. The largest purchases were by Switzerland (115,698 kg) the Soviet Union (63,880 kg), France (39,129 kg), Denmark (20,943 kg), and West Germany (15,229 kg), and the lowest by Finland (6 kg), Argentina (5 kg), and Qatar (3 kg) (these data, still unpublished at the time of writing, were supplied to the author by The Customs Administration of the I. R. of Iran; the export statistics for 1366 Š./1987-88 are published in its *Sāl-nāma-ye āmār-e bāzargānī-e kāreji*. . . 1366, p. 509).

Roe of other fishes. The roe (Pers. *tokm-e māhi*, lit. "fish egg," *Gīlakī ašba/ūl*) of various scaly, *ḥalāl* fishes, most especially that of the *māhi-safīd* (Pers.; in *Gīlakī sīfīd-māhi/yī*, lit. "white fish"), *Rutilus frisii* subsp. *kutum*, is enjoyed very much in *Gīlān*. Owing to the escalating price (now exorbitant) of the *māhi-safīd* in the past fifteen years, the roe of some more abundant and less expensive *ḥalāl* fishes is consumed instead.

The roe is used either salted or unsalted. The traditional way of salting the roe of the *sīfīd-māyī* is to soak whole female roe-bearing fishes (in *Gīlakī, ašbalān-māyī*) for at least one year in a mixture of salt water and madder (*rūnās*) in special large clay jars buried in the ground and hermetically covered. A recent, less elaborate, procedure is to soak for at least twenty days in the same mixture the roes removed from the fishes. The salted roe (in *Gīlakī, šur-e ašbal*) is eaten as a relish with some dishes; being very nutritious, it was consumed especially by rural workers in *Gīlān* in their *qalye-nāhār* (a meal taken between breakfast and lunch) with cold *kata* (non-strained, unbuttered cooked rice), and onions (Fakrā'ī, p. 114). It is also eaten in an *āsrāna* (late afternoon snack) called *ašbal-pālā* (roe-pilau) consisting of salted roe, cold *kata*, walnut kernels, raw onion, and raw *bāqelā* (q.v.; Mar'ašī, p. 63). The unsalted roe is used in a couple of local dishes, especially *ašbal(-e) kākū* (roe omelette), which consists of a mixture of cleaned roe (preferably that of the *sīfīd-māyī*), finely chopped onions and parsley, beaten eggs, plus seasoning (salt, pepper, and turmeric), all fried like any other omelette (Pāyanda Langarūdī, pp. 342, 684, where the *tara*, a kind of leek, is also mentioned as one of the ingredients; full recipe in *Kāvar*, p. 126).

Bibliography: A. Barīmānī, *Māhišenāsi o šīlāt*, Tehran, I, 1345 Š./1966. W. Eilers, "Le caviar: étude lexicale," in *Commémoration Cyrus. Hommage universel* II, Acta Iranica 2, Tehran and Liège, 1974, pp. 381-90. E. Fakrā'ī, *Gīlān dar godargāh-e zamān*, Tehran, 1354 Š./1975. Gomrok-e Jomhūrī-e Eslāmī-e Irān (The Customs Administration of the I. R. of Iran), *Sāl-nāma-ye āmār-e bāzargānī-e kāreji-e Jomhūrī-e Eslāmī-e Irān*, 1366 Š., Tehran, 1367 Š./1988. A. H. Hansen-Sturm, "Caviar," in *The Encyclopedia Americana*, international ed., VI, 1984, p. 109. Z. Kāvar (Mar'ašī), *Honar-e āspa'ī dar Gīlān*, Tehran, 1366 Š./1987-88. A. Keyvānfar, *Kāvīār*..., Ph.D. dissertation, Tehran University, 1332 Š./1953.

Komīsūn-e Mellī-e Yūnesko dar Irān, *Trānsahr* II, Tehran, 1343 Š./1964, pp. 1699-1702. K. Kosravī, "Moṭāla'a-ī dar bāra-ye šīlāt-e nāhīa-ye Gorgān," in *Moṭāla'a-ī dar bāra-ye šīlāt, jangal o marāte'-e nāhīa-ye Gorgān*, sponsored by Mo'assasa-ye Moṭāla'āt o Taḥqīqāt-e Ejtemā'ī (Tehran University), mimeographed, Tehran, 1347 Š./1968, pp. 1-23. A. Mar'ašī, *Vāza-nāma-ye gūyeš-e gīlakī*..., Rašt, 1363 Š./1984. Markaz-e Āmār-e Irān, *Sāl-nāma-ye āmārī-e sāl-e 1365*..., Tehran, 1366 Š./1988. Moḥaqeqe Ḥellī (Ja'far b. al-Ḥasan), *Šarā'e al-eslām fi masā'el al-ḥalāl wa'l-ḥarām*, ed. 'A. Moḥammad-'Alī, 4 vols. in 2, Najaf, 1389/1969. R. Mūsawī Komeynī, *Tahrīr al-wasīla* II, Qom, 1363 Š./1984. *The New Encyclopaedia Britannica*, 15th ed., *Micropaedia* II, 1985, p. 976, s.v. *Caviar*. M. Pāyanda Langarūdī, *Farhang-e Gīl o Deylam*..., Tehran, 1366 Š./1987-88. Ḥ. Ṭabāṭabā'ī Borūjerdī, *Resāla-ye tawzīḥ al-masā'el*, ed. 'A.-A. Karbāšcīān, Tehran, 1336 Š./1957-58.

(HÜŞANG A'LAM)

ÇAVOŞ or **ÇAVUŞ**, originally Turkish word (Kāšgārī, I, p. 307; Radloff, III, col. 1935; Doerfer, III, pp. 35-38) used in classical Persian texts with the meanings of 1. army commander; 2. master of ceremony or person in charge of the servants; 3. caravan leader; or, more specifically, 4. a guide on the road to Mecca or holy shrines, and who would call on people to take him on as a guide on the pilgrimage. (For the first meaning see: Moḥammad b. Monawwar, p. 378; Amīr Mo'ezzi, p. 305; Kāqānī, p. 271; Neẓāmī, *Kosrow o Šīrīn*, p. 297, and *Šaraf-nāma*, in *Kollīyāt*, p. 906; for the second: Anwarī, I, pp. 39, 409; Kāqānī, pp. 177, 853; Neẓāmī, *Kosrow o Šīrīn*, p. 12; Mawlawī, *Matnawī* III, p. 45, IV, p. 502, and *Kollīyāt-e Šams* V, p. 293; and for the third: *Borhān-e qāte'*, ed. Mo'īn, II, p. 617 and n.; Moḥammad Pādšāh, II, p. 1407; Sa'dī, *Ġazalīyāt*, p. 327). In this article the fourth meaning of *čavoš* and the customs associated with it will be discussed.

The function of the *čavoš* was to induce people to go on pilgrimage to Mecca or the shrines of the imams in southern Iraq and at Mašhad and to guide them there and back. For this purpose he relied upon skillful recitation and chanting of poems in praise of the Prophet or the imams and by stressing the spiritual merit of the pilgrimage. This chanting or recitation was called *čavoš-k'ānī*. Occasionally a *čavoš* would recite the *'adān* (call to prayer) or chant dirges and elegies in ceremonies of mourning.

The origins of the *čavoš-k'ānī* are no longer known, however, it has been thought to bear a certain similarity to the Bukharan custom reported by Naršaḳī (pp. 32-33, 209-10) of mourning the death of Sīāvoš with songs and the annual pilgrimage of the magi to the place he was believed to be buried, which might point to a pre-Islamic origin ('Anāšeri, p. 164).

A *čavoš* would announce an imminent pilgrimage by hoisting a special banner in a public place, for instance, the front gate of a mosque, a public drinking place (*saqqā-kāna*), or the village square. The banners used

030789

ÇAVUŞ

-
- 1 MURAT ULUSKAN, Divan-ı Hümayun çavuşbaşılığı (XVI-XVII. yüzyıllar), Marmara Üniversitesi, Yüksek Lisans, 1998